

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۲۳ اکتوبر ۲۰۲۱

فریده نوری

من به داغ تو جوان رفته ز دنیا چه کنم؟

من به دردی که در او نیست مداوا چه کنم؟



در ایوان کوچکے

سالهاست باغ و بهاری ندیده ام
وز بوته های خشک لب پشت بامها

جز زهر خند تلخ
کاری ندیده ام
بر لوح غم
گرفته این آسمان پیر
جز ابر تیره نقش و نگاری ندیده ام
در این غبار خانه دود آفرین دریغ
من رنگ لاله و چمن از یاد برده ام
وز آنچه شاعران به بهاران سروده اند
پیوسته یاد کرده و افسوس خورده ام
در شهر زشت ما
اینجا که فکر کوتاه و دیواره بلند
افکنده سایه بر
سر و بر سرنوشت من
من سالهای سال
در حسرت شنیدن یک نغمه نشاط
در آرزوی دیدن یک شاخسار سبز
یک چشمه یک درخت
یک باغ پر شکوفه یک آسمان صاف
در دود و خاک و آجر و آهن دویده ام
تنها نه من که دختر شیرین زبان من
از من حکایت گل و صحرا شنیده است
پرواز شاد

چلچله ها را ندیده است
خود گرچه چون پرستو پرواز کرده است
اما از این اتاق به ایوان پریده است
من با خیال خویش
با خوابهای
رنگین
با خنده های دختردردانه ام
با آنچه شاعران به بهاران سروده اند
در باغ خشک خاطر خود شاد و سرخوشم
اما [دختر] من
این بسته بال کوچک این بی بهار و باغ
با بالهای خسته در ایوان تنگ خویش
در شهر زشت ما
اینجا که فکر کوتاه و دیواره بلند
افکنده سایه بر
سر و بر سرنوشت ما
تنها چه میکند
می بینمش که غمگین در ژرف این حصار
در حسرت شنیدن یک نغمه نشاط
در آرزوی دیدن یک شاخسار سبز
یک چشمه یک درخت
یک باغ پرشکوفه یک آسمان صاف

حیران نشسته است
در ابرهای دور
بر آرزوی کوچک خود چشم بسته است
او را نگاه میکنم و
رنج میکشم
(فریدون مشیری)



استقلال - خپلواکی:

دسته گلی تقدیم بر مزار دخت سرافراز افغان که روح و روانش شاد و یادش همیشه گرمی باد!